

## مهشید امیرشاهی در آینه ی "هزاربیشه" <sup>i</sup>

چاپ شده در نشریه "تلاش" شماره 16 ،  
ویژه نامه ی مهشید امیرشاهی ، نوامبر 2003

نیلوفر بیضایی

مهشید امیرشاهی ، کار حرفه ای خود را در زمینه ی نویسندگی با یک مجموعه داستان کوتاه تحت عنوان "کوچه ی بن بست" در دهه ی چهل آغاز کرد . وی در زمینه ی داستان نویسی ، ترجمه و نقد نویسی بسیار پرکار بوده است . بعد از انقلاب پنج رمان بنامهای "در حضر"، "در سفر"، رمان ادواری "مادران و دختران" که تا بحال سه جلد آن تحت عنوانهای "عروسی عباس خان" ، "دده قدم خیر" و "ماه غسل شهربانو" به چاپ رسیده است و همچنین تعداد زیادی مقاله و نقد بزبانهای انگلیسی و فرانسه چاپ شده است . تعدادی از داستانهای کوتاه وی بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و عربی ترجمه شده است . ترجمه ی مجموعه ای از داستانهای طنز آمیز او با نام "Suri and Co." توسط دانشگاه نگزاس منتشر شده و ترجمه ی انگلیسی "در حضر" نیز آماده ی چاپ است . مهشید امیرشاهی هم اکنون در دانشگاه سوربن به تدریس می کند و همچنان کار نویسندگی را نیز ادامه می دهد . جلد چهارم "مادران و دختران" بنام "حدیث نفس مهر اولیاء" بزودی به چاپ خواهد رسید .

مهشید امیرشاهی اما علاوه بر اینکه یکی از برجسته ترین نویسندگان معاصر ایران است ، یک شخصیت سیاسی و اجتماعی و یک مبارز خستگی ناپذیر نیز هست . کتاب "هزار بیشه" معرف افکار ، مطالب ، مصاحبه ها و فعالیتهای وی در عرصه ی سیاسی و اجتماعی است .

"هزار بیشه" گزیده ای از مقالات ، نقدها ، سخنرانیها و مصاحبه های مهشید امیرشاهی است که در سه بخش فارسی ، انگلیسی و فرانسه توسط رامین کامران گردآوری شده است و نشر "باران" آن را در سال 2000 منتشر کرده است . به گمان من گردآورنده ی "هزاربیشه" با انتخاب درست و در کنار هم قرار دادن بجای مقالات برگزیده ی امیرشاهی موفق به شناساندن جنبه هایی از چهره ی سیاسی و اجتماعی وی بعنوان یکی از برجسته ترین چهره های عرصه ی فرهنگ ایرانی شده که بدلیلی که خواهیم دید ، کمتر بدان پرداخته شده است . در شرایطی که حاکمین اسلامی برای جلوگیری از شکست حتمی حاکمیت خویش با راندن جوانان و روشنفکران به سوی نوعی سیاست گریزی و در نتیجه بی تفاوتی نسبت به سرنوشت خویش، حيله و نیرنگ را به جزء جدانشدنی حکومت خویش بدل ساخته اند، "هزار بیشه" گنجی ست بس گرانبها که روح خستگان را به بیداری می خواند و عزم دل شکستگان را به استواری در راهی که در هر قدم آن هزاران بیراهه است . تشخیص این بیراهه ها و همچنان ایستادن ، کاریست بس دشوار. امیرشاهی یکی از معدود کسانی ست که سربلند ایستاده است ، که می داند کجا و خوب می داند چرا ایستاده است . می توانیم با تمامی نظراتش موافق نباشیم ، می توانیم برخی از عقایدش را دوست نداشته باشیم . اما می توانیم و می بایست ایستادن را از او بیاموزیم .

مهشید امیرشاهی با درک عمیق از شرایط حاکم بر هردوره ، آگاهانه بر خلاف موج شنا کرده است . در روزهای پرتنش انقلاب 57 که همه در شور "تب انقلابی" می سوختند، او با منطقی که در آن روزگار در کمتر کسی یافت می شد، تک نفره در مقابل موجی که می رفت تا سرنوشتی شوم در سایه ی یک حکومت توتالیتر برای خویش رقم زند، ایستاد و گفت : "نه". آنچه او می دانست و پیش بینی می کرد ، بقیه یا ندانستند و یا نخواستند که بدانند. بانوی سربلند ما "تنهایی" را به "محبوبیت" ترجیح داد ، اما سکوت نکرد و پای به میدان مبارزه گذاشت.

رامین کامران در مقدمه ی هزار بیشه ، امیرشاهی را بدرستی با آندره ژید مقایسه می کند که " ... هیچگاه در مواقع حساس تاریخی در پشت هنر پنهان نشده است و با شهامت و تیزبینی بسیار پا به میدان مبارزه نهاده و مواضعی گاه بسیار مردم ناپسند اتخاذ کرده که گذشت زمان بردرستی آنها صحه گذاشته است ... ". با اینهمه " ... هم برای امیرشاهی و هم برای ژید، " ادبیات در مقامی بالاتر از روشنفکری قرار دارد ... موقعیت وی (امیرشاهی) هم مدیون هنر نویسندگی و درایت روشنفکری اوست و هم مرهون دلیری و استقلال راییش ".

مقاله ی "انقلابزدگی عمومی" که در سال 1357 در روزنامه ی "آیندگان" منتشر شد ، اولین مقاله ی "هزار بیشه" است که در عین حال سرفصل ورود امیرشاهی به میدان مبارزه ی سیاسی نیز هست .

“... امروز در حیرتم که چرا بیشتر روشنفکران متعهد و مسئول سکوت کرده اند. متعهد و مسئول را با طنز بکار  
نبردم ، چون اتفاقاً آنها که تعهد و مسئولیتشان طنز  
ننشسته اند، همه

/

ب

آ

/

و

“

ب

بی

/

/

ا / ل

ن

/

و

ب

/

و

و

ت

)

)

/

”

”

و

ن

ن

بی

،

/

بی

تا

ب

ن

،

آ

ل

ل

از

حتی شا به ی نزدیکی با دستگاه حکومتی وقت احتراز کنند، کم کم در رژیم آخوندی دست به مسابقه ی گستاخانه ای برای نزدیک شدن به دسگاه مذهبی- دولتی گذاشته اند. یک دسته زیر چتر خامنه ای، یک عده زیر علم رفسنجانی و یک مشت زیر عبای خاتمی . بین افراد بدون اینکه کمترین قبیحی در این کارها ببینند به اعمالی دست زده ند که در گذشته به طرز مبالغه آمیزی اسباب خفت و خواری می دانستند و حالا با یک نوع شوخ چشمی همه را به معرض نمایش می گذرند: جایزه ای که از حضرات می گیرند بالای سرشان جا دارد، از نزدیکی با این

اینکه آخوندی بهشان بگوید خرت به چند

مهشید امیرشاهی فعالیت خویش را بعنوان نویسنده (دهه ی چهل) در دورانی آغاز کرد که فضای حاکم بر جامعه ی روشنفکری با دسته بندی و باند بازی و لجن مال کردن "غیرخودی" و ایجاد روابط مراد و مریدی و حذف دیگری همراه بود (متاسفانه تا امروز نیز تغییر چندانی نکرده است) ، او در اینمورد می گوید:

" در سالهایی که نویسندگی جنجال و شهرت داشت ولی الزاما هنر و خلاقیت نمی طلبید ، در زمانی که مدعیان نویسندگی بازار سهل پسندی را گرم نگه می داشتند و با تکرار آنچه عوام می گفتند به تعداد مریدان خود می افزودند ، من هرگز سر آن نداشتم که مراد و مرشد باشم. هرگز دنباله روی خواست عوام نبوده ام . هرگز خواننده را نادان تر از خودم تصور نکرده ام ..."

او در مورد زبان داستانهایش می گوید: " من داستانهایم را به فارسی می نویسم ، می توانستم به زبان های دیگر بنویسم، ولی زبان فارسی مرا به فرهنگ آن سرزمین وصل می کند. بند نافی که از آن فرهنگ به من غذا می رساند زبان فارسی است. زبان فارسی در تاریخ ایران نقش بسیار عمده ای بازی کرده است و ما را از بسیاری خطرات نجات داده است. باز به عنوان نویسنده من وظیفه ی خود می دانم که تا آخرین روزی که نفس می کشم داستان هایم را به فارسی بنویسم. کار تحقیقی به زبان های دیگر کرده ام و می کنم. ولی داستان های من چون از بطن فرهنگی که با آن بزرگ شده ام بر می خیزد، فقط در قالب کلمات فارسی می گنجد."

امیرشاهی با وجود اینکه خود را یک روشنفکر سیاسی می داند و از ابراز نظرات سیاسی اش ابایی ندارد ، در کار آفرینش ادبی بسیار سختگیر است و از شعار و پیام در ادبیات فراری ست. او در اینمورد می گوید:

" ... راجع به دو تا آدم داریم حرف می زنیم. راجع به مهشید امیرشاهی که خودش را دارای شعور سیاسی می داند و به میدان سیاست وارد شده ، و راجع به مهشید امیرشاهی نویسنده که داستان کوتاه و رمان می نویسد و سعی می کند خوب بنویسد... من معتقدم ما دوره ای از تاریخمان را داریم طی می کنیم که همه بی استثنا ناگزیریم الویت ها و خواسته های سیاسیمان را روشن و بی ابهام مطرح کنیم ولی این انصاف را هم باید از خودمان نشان بدهیم که راس و ریس کردن مسائل سیاسی را به کسانی واگذار کنیم که امکان تجزیه و تحلیل سیاسی دارند . الویت های سیاسی من کاملا بارز است . من برای مملکت دموکراسی و لائیسیته می خواهم بنابراین با رژیم جمهوری اسلامی در مبارزه و جنگ دائم به سر می برم و خودم را به همه ی کسانی که با این رژیم مخالفند و خواهان آن دو اصلند - از هر خانواده ی فکری و سیاسی که باشند- نزدیک حس می کنم. خلاصه کنم: من شخصا نه در کار هنریم شعار سیاسی می دهم نه در مبارزات سیاسی ام ادبیات می باقم. این از من ... اما آنچه من را متعجب می کند این است که بسیاری از کسانی که عمده ترین شکایتشان از دوران شاه این بود که امکان فعالیت سیاسی از آنها گرفته شده - و حق هم داشتند که شاکی باشند- ناگهان بعد از فاجعه ی انقلاب به کلی سیاست را نفی کردند و می خواهند فقط فعالیت فرهنگی داشته باشند ! یعنی حتی از تعریف ارسطویی انسان هم فاصله گرفته اند! ..."

در بخش "نقد" به چند مطلب درخشان از خانم امیر شاهی بر می خوریم که نگاه تیزبین و هوشیارانه او به متون و نوشته های دیگران و همچنین دقت فوق العاده ی او در پرداخت زبان و همچنین شناخت او از ادبیات در این نقدها به نهایت نمایانده می شود. هر چند که ممکن است برخی از این نقدها "بیرحمانه" بنظر بیاید ، اما با کمی دقت و مقایسه با متون نقد شده ، در خواهیم یافت که نه تنها بیرحمانه نیست ، بلکه بسیار به جا است و با همان دقتی نوشته شده است که او بعنوان نویسنده نیز از ما خوانندگان آثارش می طلبد و سهم غیر قابل انکار خود اوست در گسترش امکانات ساختاری و زبانی در ادبیات فارسی.

در هزار بیشه مصاحبه هایی نیز با امیرشاهی در مورد آثار ادبی اش و بخصوص درباره ی دو رمان "در حضر" و در سفر که به نقد رفتارهای کنونی اجتماعی ما می پردازند ، درباره ی طنز و بخصوص "طنز سیاه" یا "طنز تلخ" در زبان ادبی اش چاپ شده است . اما همانگونه که در آغاز نیز اشاره کردم ، مرکز ثقل "هزار بیشه" شخصیت سیاسی - اجتماعی امیرشاهی است و باقی می ماند که گردآورنده نیز در سرمقاله وعده ای جز این به خواننده نداده است .

این طنز در زبان گفتار خانم امیر شاهی نیز دیده می شود ، از جمله آنجا که در جمعی در مورد "در حضر" و تماسهای خوانندگان تعریف می کند:

" ... یکی از اولین تلفن هایی که داشتم از فرانسه بود. از صدا بر می آمد که تلفن کننده پسر جوانی باشد، گفت: آقای امیرشاهی؟ صدای کلفت من البته از پشت تلفن، شنونده را گاه در مورد جنسیتم به اشتباه می اندازد."

جوان را تصحیح کردم و گفتم: من خانم امیرشاهی هستم - بفرمایید. پرسید: شوهرتان خانه نیستند؟ من سالهاست به بی شوهری خو کرده ام و حتی تصور شوهری در خانه برایم سخت است و وقتی مطلبی برای خود آدم اینقدر بدیهی شده باشد بی اطلاعی دیگران مختصری ملال می آورد. با کم حوصلگی گفتم: ما اینجا آقای امیرشاهی نداریم. حالا اگر فرمایشی دارید... صحبتیم را برید و پرسید: پس من درباره ی کتاب برحذر با کی باید حرف بزنم؟ گفتم: درحضر - و با من. با تردید احتمالا آلوده به تمسخر گفت: در حضر؟! خیال نکنم. و بعد به دشواری اضافه کرد: حالا این مهم نیست، ولی بعد شما به شوهرتان پیغام را می رسانید؟ این بار با کلافگی گفتم: آقا شما شوهر و آقای امیرشاهی و بنده را رها کنید، با در حضر چه کار دارید؟ گفت: یک نسخه می خواهم. نشانی را دادم و قیمت کتاب را هم ذکر کردم و گفتم: چکی به این آدرس بفرستید برایتان پست خواهد شد. چک دو روز بعد رسید - به نام آقای امیرشاهی ..."

صراحت و شهامت در بیان اندیشه و پشتکار و تلاش او در جهت محو استبداد و برقراری دموکراسی در ایرانی مدرن، بهیچوجه باعث نمی شود که او با وجود امیدی که به آینده ی ایران دارد، هراسهایش را پنهان کند. جمهوری اسلامی یکی از مخوف ترین حکومتهای تاریخ جهان است و بهمین دلیل و بدلیل فشارهای بی وقفه ای که این حکومت بر روح و روان و جان انسانها روا داشته است، مسلما اثرات منفی بیشماری در شکل گیری افکار و خواستههای ایرانیان خواهد داشت. در این مورد امیرشاهی می گوید:

" فردای مملکت نیاز به زنان و مردانی دارد صاحب فرهنگ، زنان و مردانی با احساس مسئولیت برای بهروزی همگان و احساس مسئولیتی ویژه نسبت به حفظ حقوق اقلیتها، زنان و مردانی فارغ از هرگونه تعصب، واقعا مقصودم هرگونه تعصب است. یکی از نگرانیهای من برای آینده ی مملکت این است که مباد به دلیل ظلم مذهبی که به ما رفته است به عنوان مقابله با آن خداپرستی متعصبانه فردا گرفتار تعصب خاک پرستی بشویم و "ژیبری نوسکی" وار به یک نوع ناسیونالیسم افراطی رو بیاوریم و به دام بیگانه ستیزی لجام گسیخته بیفتیم ..."

برای آشنایی بیشتر با نظرات و اندیشه ی امیرشاهی، شاید بهتر باشد که خواننده به کتاب "هزاربیشه" رجوع کند. امیدوارم که دگر بار و در مجموعه ای دیگر، منتقدانی به تحلیل و بررسی آثار ادبی امیرشاهی بپردازند. اجازه بدهید این مطلب را باز با گفته ای دیگر از امیرشاهی به پایان ببریم، چرا که او مهمترین ها را گفته است:

"... به هیچ وجه باخت را نمی پذیرم. هنوز نفس می کشیم، کار می کنیم، انتقاد می کنیم و کتاب می نویسیم. همه ی این حرفها برای این است که تکانی به خودمان بدهیم. به هیچ وجه باخت را نمی پذیرم."

---

توضیح: این مطلب را من در سال 2001 نوشتم که در نشریه ی "نیمروز" به چاپ رسید. خوشحالم که ابراز امید من به اینکه يك ویژه نامه ی کامل در مورد آثار خانم امیرشاهی، به چاپ برسد، اینک، دوسال بعد از نگارش این مطلب، به همت دوستان نشریه "تلاش" به واقعیت پیوست. به بهانه ی این "ویژه نامه"، من این مطلب را بازخوانی و با حذف و اضافه کردن بخشهایی آن را بازنویسی کرده ام. (اکتبر 2003)